

از زردشت تا مانی

# از زردشت تا مانی

## گراردو نیولی

مترجم  
آرزو رسولی (طالقانی)

Gherardo Gnoli  
*De Zoroastre à Mani*  
*Quatre leçons au Collège de France*  
Travaux de l'Institut d'Études Iraniennes  
de l'Université de la Sorbonne Nouvelle  
Paris, 1985

Gnoli, Gherardo	نیولی، گراردو	سرشناسه:
	از زردشت تا مانی؛ نوشته‌ی گراردو نیولی؛ ترجمه‌ی آرزو رسولی.	عنوان و پدیدآور:
	تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۸.	مشخصات نشر:
	۱۴۴ ص.	مشخصات ظاهری:
	ISBN 978-964-209-046-4	شابک:
	فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.	یادداشت:
<i>De Zoroastre à Mani</i>	عنوان اصلی:	یادداشت:
	نمایه.	یادداشت:
	زردشت، پیامبر ایرانی.	موضوع:
	مانی، پیامبر، ۲۱۶-۴۲۷۶.	موضوع:
	زردشتی - تاریخ.	موضوع:
	فلسفه‌ی قدیم.	موضوع:
	رسولی، آرزو، ۱۳۴۸ - ، مترجم.	شناسه‌ی افزوده:
	۱۳۸۸ الف ۴ ن ۹ / BL ۱۵۵۵	رده‌بندی کنگره:
	۲۹۵ / ۰۹۲	رده‌بندی دیویی:
	۱۷۹۲۴۹۶	شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی:



نسترمایه

تهران

۱۳۹۵

## فهرست مطالب

پیش‌گفتار مترجم .....	۹
مقدمه .....	۱۳
۱ جغرافیای اوستا .....	۱۷
۲ خاستگاه دین زردشتی: معضلات و راه‌حل‌های ممکن .....	۳۷
۳ دین هخامنشیان .....	۶۳
۴ ایران در قرن سوم: در میان دینی جهان‌گرا و سیاستی ملی‌گرا .....	۸۵
یادداشت‌ها .....	۱۰۷
منابع و اختصارات .....	۱۲۹
نمایه .....	۱۳۳

### از زردشت تا مانی

نویسنده	آرزو رسولی (طالقانی)
مترجم	احمدرضا قائم‌مقامی
ویراستاران	مهدی نوری
چاپ دوم	پاییز ۱۳۹۵
تیراژ	۷۰۰ نسخه
چاپ اول	زمستان ۱۳۹۰
مدیر هنری	حسین سجادی
حروف‌نگار	نرگس صلواتی
لیتوگرافی	گرافیک‌گستر
چاپ جلد	صنوبر
چاپ متن و صحافی	آرمانسا
شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۰۴۶-۴	
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.	



نشر ماهی

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی سینما سپیده، شماره‌ی ۱۱۷۴، واحد ۴  
 تلفن و دورنگار: ۶۶۹۵۱۸۸۰  
[www.nashremahi.com](http://www.nashremahi.com)

به برادرم رائیرو  
که سرمشق من در استادی بود  
— گراردو نیولی —

\*\*\*

سپهر پیر بدعهدست و بی مهرست، می دانید؟  
چنین غمگین و هایاهای  
کدامین سوگ می گریانند ای ابر شبگیران اسفندی؟

ترجمه‌ی این کتاب را تقدیم می‌کنم به روان پاک استاد ازدست‌رفته‌ام  
آن بزرگ استادم  
زنده‌یاد دکتر احمد تفضلی  
که در ماتم این اندوه هنوز سوگوارم

روند طولانی انتشار این کتاب از حوصله‌ی اجل خارج بود  
و مادرم را از من گرفت که وقتی بود، آرزویش بود و وقتی شد،  
او دیگر نبود. یاد و خاطره‌اش جاودان.

— مترجم —

## پیش‌گفتار مترجم

کتاب از زردشت تا مانی مجموعه‌ی چهار درس‌گفتار است که گراردو نیولی، ایران‌شناس بزرگ ایتالیایی، در کولژ دو فرانس به تاریخ ۱۵، ۱۹، ۲۲ و ۲۹ آوریل ۱۹۸۳ ارائه داده است. این مجموعه به سال ۱۹۸۵ در پاریس به زبان فرانسه منتشر شد.

گراردو نیولی در ششم دسامبر سال ۱۹۳۷ در رُم متولد شد. از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۹۳ استاد کرسی ایران‌شناسی در دانشگاه شرق‌شناسی<sup>۱</sup> ناپل بود و سپس به دانشگاه لاساپینتزی<sup>۲</sup> رم منتقل و استاد کرسی «تاریخ دین در ایران و آسیای مرکزی» شد. نیولی در ۱۹۷۹ به ریاست مؤسسه‌ی ایتالیایی مطالعات خاورمیانه و خاور دور<sup>۳</sup> منصوب شد. این مؤسسه در سال ۱۹۹۵ با مؤسسه‌ی ایتالیایی-افریقای<sup>۴</sup> ادغام شد و از آن تاریخ تا کنون مؤسسه‌ای که از ادغام آن دو به وجود آمده است، مؤسسه‌ی ایتالیایی آفریقا و شرق<sup>۵</sup> خوانده می‌شود و ریاست آن همچنان بر عهده‌ی نیولی است.

---

1. Istituto Universitario Orientale (IUO)

2. La Sapienza

3. Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente (IsMEO)

4. Istituto Italo-africano

5. Istituto Italiano per l’Africa e l’Oriente (IsIAO)

نیولی عضو افتخاری دائمی چند آکادمی یا انجمن تحقیقاتی ایتالیا و اروپاست که از آن جمله‌اند: آکادمی علوم تورین<sup>۱</sup>، آکادمی ملی دی‌لینچی<sup>۲</sup>، عضو افتخاری انجمن آسیایی<sup>۳</sup> و آکادمی علوم مجارستان<sup>۴</sup>، عضو خارجی آکادمی علوم روسیه<sup>۵</sup> و عضو پیوسته‌ی انستیتوی فرانسه<sup>۶</sup>. نیولی تاکنون هشت کتاب و بیش از دو‌یست مقاله‌ی ارزشمند تألیف کرده که بیش‌تر آن‌ها درباره‌ی دین زردشتی، مانویت، تاریخ ایران باستان و رابطه‌ی دین و دولت در ایران باستان است. نام کتاب‌های وی غیر از کتاب حاضر عبارتند از: کتیبه‌های فارسی-یهودی غور (افغانستان)<sup>۷</sup> (۱۹۶۴)، به زبان ایتالیایی؛ پژوهش‌های تاریخی درباره‌ی سیستان باستان<sup>۸</sup> (۱۹۶۷)، به زبان ایتالیایی؛ زمان و مکان زردشت<sup>۹</sup> (۱۹۸۰)، به زبان انگلیسی؛ مفهوم ایران<sup>۱۰</sup> (۱۹۸۹)، به زبان انگلیسی؛ فهرست کتیبه‌های عربی جنوبی<sup>۱۱</sup> (۱۹۹۳)، به زبان ایتالیایی؛ ایران به‌عنوان مفهومی دینی در مزدپرستی<sup>۱۲</sup> (۱۹۹۳)، به زبان آلمانی؛ زردشت در تاریخ<sup>۱۳</sup> (۲۰۰۰)، به زبان انگلیسی.

نیولی بسیار گزیده‌گوی و دشوارنویس است. از این رو، در این کتاب خواننده با انبوهی اطلاعات و نظریات روبه‌رو می‌شود که گاه درک مطلب را دشوار می‌سازد. این موضوع بخصوص در فصل اول که بیش‌تر به نام‌های جغرافیایی اساطیری پرداخته شده، مشهودتر است. دشواری ترجمه‌ی چنین کتابی در همین مسئله بود و اگر راهنمایی‌های ارزنده‌ی استاد گرانقدرم، استاد احمد سمیعی (گیلانی)، نبود، شاید از عهده‌ی آن بر نمی‌آمدم. استاد با دقت بی‌نظیر خود تمامی کتاب را خواندند و آن را ویراستند. در این جا جا دارد از

- |   |  |
|---|--|
| 1. Academy of Science of Turin                                | 2. Accademia Nazionale dei Lincei                  |
| 3. Société Asiatique  | 4. Hungarian Academy of Sciences                   |
| 5. Russian Academy of Sciences                                | 6. Institut de France                              |
| 7. <i>Le iscrizioni guideo-persiane del Gür (Afghanistan)</i> |  |
| 8. <i>Ricerche storiche sul Sīstān antico</i>                 | 9. <i>Zoroaster's Time and Homeland</i>            |
| 10. <i>The Idea of Iran</i>                                   | 11. <i>Inventario delle iscrizioni sudarabiche</i> |
| 12. <i>Iran als religiöser Begriff im Mazdäismus</i>          | 13. <i>Zoroaster in History</i>                    |

زحمات ایشان و تشویق و حمایتشان عمیقاً سپاسگزاری و ارادت قلبی خود را نسبت به ایشان بیان کنم.

در گردآوری اطلاعات فوق درباره‌ی نیولی، از معرفی جشن‌نامه‌ی گزاردو نیولی با عنوان مضامین و متون مذهبی ایران پیش از اسلام و آسیای مرکزی<sup>۱</sup> به قلم دکتر حسن رضایی باغ‌بیدی، که در شماره‌ی ۲۶ مجله‌ی نامه‌ی فرهنگستان (شهریور ۱۳۸۴) منتشر شد، استفاده کرده‌ام.

در پایان، از آقای اسماعیل سنگاری که ترجمه‌ی این کتاب را به من پیشنهاد کردند و از صبوری مدیریت محترم نشر ماهی، که مشغله‌هایم را درک کردند و فرصت خوبی را برای ترجمه در اختیارم نهادند، بی‌نهایت سپاسگزارم. درود من به مادر بزرگوارم، سیمین‌دخت طالقانی، که نهال عشق به ایران را در دلم نشانده و ترجمه‌ی این کتاب به خاطر عشق به او بود، و سپاس از همسر عزیزم، علیرضا خسروی، که بدون حمایت او این کار انجام نمی‌شد.

## مقدمه

آنتوان میّه<sup>۱</sup> در سال ۱۹۲۵ در مجله‌ی آنالِ موزه‌ی گیومه<sup>۲</sup> – جلد ۴۴ از مجموعه‌ی عمومی – سه سخنرانی مشهور خود را درباره‌ی گاهان اوستا چاپ کرد. این سخنرانی‌ها در بنیاد اولائوس پتری<sup>۳</sup>، در دانشگاه اوپسالا، به دعوت ناتان زودریلوم<sup>۴</sup> ایراد شده بود. او در مقدمه‌ی کتابچه از هدفی سخن گفت که به گمانم شایسته است دنبال شود: «کوشیده‌ام نظریات صریحی ارائه دهم که حتی اگر با واقعیت مطابقت نداشته باشند، به سهولت بتوان اشکالات آن‌ها را نشان داد. همچنین کوشیده‌ام حقایق را از نگاه مورخی ببینم که به قول اکتفا نمی‌کند و می‌کوشد واقعیت را از میان رویدادهای گذشته درک کند.»

باری، به گمان من هدفی که میّه تقریباً شصت سال پیش مطرح کرده است، امروزه هم اعتبار دارد؛ زیرا وضعیت مطالعات آیین زردشتی به گونه‌ای است که فقر منابع سبب مطرح شدن انبوهی از فرضیه‌های زیاده‌مبهم و گزارش‌های سراسر تردیدآمیز می‌شود.

از این رو، همین هدف را در خلال این چهار درس پیش چشم دارم، با

---

1. Antoine Meillet

2. Les Annales du Musée Guimet

3. Olaus Petri

4. Nathan Söderblom

این توضیح بدیهی که ادعای رقابت با آن دانشمند بزرگ و استاد این کالج پراعتبار را ندارم و مسئله فقط تشابه موضوع است. جورجو لوی دلا ویدا<sup>۱</sup> در نخستین درس از سلسله درس‌هایی که با موضوع سامیان و نقش آنان در تاریخ دین در آوریل ۱۹۳۸ در همین جا برگزار شد، خاطره‌ای از زنان نقل کرده که مرا به فکر انداخت به گفته‌های میه بازگردم. کاملاً باورم دارم که امروز در زمینه‌ی تاریخ آیین کهن مزدایی به نظریات روشنی نیازمندیم؛ بخصوص پس از انتشار دو جلد نخست از تاریخ دین زردشتی<sup>۲</sup> اثر مری بویس، در ۱۹۷۵ و ۱۹۸۲، این مسئله مشهودتر است. بانوی دانشمند مدرسه‌ی لندن اعتماد شکل گرفته در مطالعات اروپایی و غربی در مورد تحول دین زردشتی کهن – یعنی اعتقاد به یکتاپرستی زردشت – را دگرگون کرد، درحالی که این اعتقاد نتیجه‌ی پژوهش‌ها و کوشش‌های چندین نسل از دانشمندان و نتیجه‌ی عقیده‌ای علمی مبتنی بر روش‌های شناخت متون و تاریخ بود. از جمله مباحثی که من در این دروس مطرح می‌کنم، یکی آن است که نشان دهم این عقیده همچنان معتبر است و دلایل کافی برای مردودشمردن آن نداریم.

با این حال، قصد ندارم در این دوره‌ی درسی فقط به رد بازسازی تاریخ دین زردشتی، آن‌سان که مری بویس در اثر عظیم خود بسیار فاضلانه و با پیشنهادهایی مفید مطرح کرده است، پردازم. در واقع، این دوره را به چهار درس تقسیم کرده‌ام تا نتایج تحقیقاتم را در سه موضوع و سه دوره‌ی تاریخ دینی ایران پیش از اسلام ارائه کنم: پیدایش دین زردشتی و نخستین مرحله‌ی گسترش آن، مسئله‌ی دین ایرانیان در زمان هخامنشیان، و جدال میان آیین مانوی و مزدایی در عهد نخستین پادشاهان ساسانی. عناوین این چهار درس عبارتند از: جغرافیای اوستا، خاستگاه دین زردشتی، دین هخامنشیان، ایران در قرن سوم در میان دینی جهان‌گرا و سیاستی ملی‌گرا. همان‌طور که می‌بینید

1. Giorgio Levi Della Vida

۲. سه جلد از این اثر پروفیسور مری بویس با عنوان تاریخ کیش زرتشت به فارسی ترجمه شده است. م.

در این درس‌ها موضوع‌های بسیار متفاوتی مطرح می‌شوند، اما در واقع در آن‌ها می‌کوشم با تمرکز بر این سه مسئله‌ی اساسی، چارچوبی نسبتاً یکدست و منسجم از گسترش تاریخی دین زردشتی کهن از آغاز تا عهد ساسانی ارائه دهم.

در دو درس اول تنها به یک موضوع پرداخته می‌شود: خاستگاه دین زردشتی. درس اول – که خشک‌تر است – مقدمه‌ی ناگزیر موضوع درس دوم است، یعنی خاستگاه یا میهن و زمان زردشت، حال آن‌که درس سوم به هخامنشیان و چهارمی به آغاز عهد ساسانی مربوط می‌شود؛ عهدی که در آن پایه‌های روحانیت تازه‌ی زردشتی شکل گرفت و امید مانی و پیروانش به یکباره از دست رفت.

به اعتقاد من، مشخصه‌ی عهد هخامنشی تلاقی فرهنگ و اندیشه‌ی مذهبی مغان و تمدن بابل است که آغازگر مفهوم جدیدی از حکومت جهانی و شکل‌گیری اندیشه‌ی ثنویت – یا همان آیین زروانی، به زعم من – بود؛ و همین اندیشه معرّف تفکر دینی و تقریباً فلسفی زردشت و مغان در سراسر عهد باستان کلاسیک و عصر یونانی‌مآبی شد. ایران در قرن سوم میلادی گرفتار همان بحران معنوی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بود که در همان زمان روم را در غرب فراگرفته بود. در چنین بحرانی جدال میان آیین مانوی و مزدایی فصلی پرمعناست.

از مدیر کولژ دو فرانس و رئیس گروه استادان، آقای ایولا پورت، که افتخار دادند و مرا برای ارائه‌ی این درس‌ها دعوت کردند، سپاسگزارم. بخصوص از آقای آندره کاکو<sup>۲</sup> سپاسگزارم که نام مرا به همکاران نامدارشان پیشنهاد کردند.

نمی‌دانم آیا می‌توانم شما را متقاعد کنم یا خیر؛ فقط امیدوارم موجود

1. Yves Laporte

2. André Caquot



بعثتی در آن زمینه از مطالعات ایران باشم که معمولاً جایگاهی رفیع داشته است (حتی جدا از توجه به تمدن ایران) و در آن اهمیت زیادی به دین ایرانی در تاریخ ادیان جهان داده می‌شود.

\*\*\*

مایلم بخصوص قدردانی عمیق خود را نسبت به آقای ژیلبر لازار<sup>۱</sup> ابراز کنم که این سلسله‌درس‌ها را در «مجموعه آثار مؤسسه‌ی مطالعات ایرانی» دانشگاه سوربن جدید پذیرفت؛ و از دوستانم، آقایان فیلیپ ژینیو<sup>۲</sup> و ژاک دوشن‌گیمن<sup>۳</sup>، صمیمانه سپاسگزارم که با حوصله نوشته‌های مرا یک بار پیش از ارائه‌ی این درس‌ها در کولژ و بار دیگر پیش از چاپ بازخوانی کردند.

همچنین از خانم ماریا کریستینا گایا<sup>۴</sup>، که در نگارش متن فرانسه مرا یاری داد، و خانم ماریا شوپه<sup>۵</sup>، که محبت کرد و تهیه‌ی فهرست اعلام کتاب را بر عهده گرفت، سپاسگزارم.

## ۱ جغرافیای اوستا

بسیاری عقیده دارند که موطن زردشت در مشرق ایران یا به عبارت بهتر در نواحی شرقی ایران بزرگ بوده است، و منظور از ایران سرزمینی بسیار متفاوت و بسیار پهناورتر از کشور کنونی است که تا پیش از سال ۱۹۳۴ میلادی با نام کشور پارس شناخته می‌شد.<sup>۱</sup>

به کمک بررسی جغرافیای اوستا می‌توان مسائل بیش‌تری را مشخص کرد. در واقع، باید بکوشیم تا حد امکان ابهامات را برطرف کنیم. مشرق ایران در هزاره‌ی دوم و اول پیش از میلاد بسیار پهناور بود: ایرانیان از خوارزم تا بلخ (باکتریا) و گدروسیا<sup>۲</sup> استقرار یافتند و – شاید به تدریج – سلطه‌ی سیاسی پیدا کردند. توجه به این امر بسیار مهم است، زیرا آنچه را که می‌توانیم به کمک یافته‌های باستان‌شناختی از پیش از تاریخ و اوایل تاریخ این سرزمین در نواحی مختلف بازسازی کنیم، بسیار با هم فرق دارد. کافی است شکوفایی تمدن یکجانشین و شهری حوضه‌ی هامون هیلمند را در سیستان در هزاره‌ی سوم در نظر بگیریم، که در دهه‌ی شصت میلادی کشف

۱. در سال ۱۳۱۲ شمسی (۱۹۳۴ میلادی) دولت وقت رسماً نام ایران را برای کشور برگزید. م.

۲. Gédrosie؛ تقریباً مطابق مکران کنونی. م.

1. Gilbert Lazard

2. Philippe Gignoux

3. Jacques Duchesne-Guillemin

4. Maria Cristina Gaja

5. Maria Szuppe

شد، [۱] و یافته‌های این منطقه را با وضعیت همزمان با آن، مثلاً در رُحْجِج (آراخوسیا)، بلخ یا مرو (مارگیانا) قیاس کنیم. [۲] مسلماً خالی از اهمیت نیست که اثبات کنیم آیا سنت دینی بزرگی چون سنت زردشتی در محیطی تاریخی به وجود آمده که دارای فرهنگ شهرنشینی و سازمان حکومتی بوده یا چنان‌که بویس در آخرین اثر خود پنداشته در نوعی خلافت به وجود آمده است. بویس از زردشتی سخن می‌گوید که پیش‌ایرانی یا برخاسته از آسیای میانه بوده است و شاید در دوران کهن تری، پیش از مهاجرت «مردمان اوستا» به سوی جنوب، در صحراهای شمال ایران شرقی بزرگ زندگی می‌کرده است. [۳]

با این حال، جغرافیای اوستا آمیخته‌ای از اسطوره و تاریخ است و همین امر مطالعه و تفسیر هر کدام از این داده‌ها را بسیار دشوار می‌کند. بخش اسطوره‌ای آن در بسیاری موارد ممکن است ریشه در واقعیتی ملموس داشته باشد که نمی‌توان آن را مورد تحلیل تاریخی قرار داد؛ با این حال، احتمالاً عناصری از جغرافیای واقعی را در خود حفظ کرده است و به دورانی بازمی‌گردد که «مردمان اوستا» هنوز در جاهای تاریخی خود استقرار نیافته بودند. به عبارت دیگر، کیهان‌شناسی ایران باستان دست‌کم تا حدودی می‌تواند بازتاب اوضاع و احوال پیش از تاریخ باشد.

بنابراین، در این جا عناصر کیهان‌شناختی کهن را می‌توان بخصوص در قیاس با کیهان‌نگاری باستانی ودایی و، در مفهومی گسترده‌تر، در قیاس با کیهان‌نگاری باستانی هند بازسازی کرد.

به تازگی دو دانشمند روس به نام‌های بونگار-لویین<sup>۱</sup> و گرانوفسکی<sup>۲</sup> پژوهشی انجام داده‌اند و در اثر خود ثابت کرده‌اند که «چرخه‌ی کامل نمودهای "اروپای شمالی" ... تنها ممکن است در اثر تماس مستقیم با قبایل

شمالی که در نزدیکی سرزمین‌های قطبی زندگی می‌کردند شکل گرفته باشد». [۴]

از نظر این دانشمندان، چرخه‌ی عناصر اروپای شمالی را در اسطوره‌های هندی و ایرانی همسایگی آریاییان باستان، اجداد ایرانیان «اوستایی» و هندیان «ودایی»، با مردمان فینو-اوگریایی<sup>۱</sup> (فنلاندی-اوگریایی) در سرزمین‌های اروپای جنوب شرقی توجیه می‌کند: «این‌گونه است که اجداد قبایل هند و ایرانی از کوه‌های مقدس اروپای شمالی، اقیانوس شمالی و رویدادهای "قطبی" اطلاع یافته‌اند». [۵]

بنابراین می‌توانیم برخی مفاهیم مشترک هند و ایرانی را بر جغرافیایی کاملاً اسطوره‌ای حمل کنیم: مفهوم کوه هَرا<sup>۲</sup> در اوستا یا کوه مِرو<sup>۳</sup> یا سومرو<sup>۴</sup> در هند؛ مفهوم هفت اقلیم زمین، یعنی کشورهای ایران یا دُوپه<sup>۵</sup>های هندی؛ مفهوم اقلیمی مرکزی، یعنی خَوَنیرِث<sup>۶</sup> یا جَمبودویپه<sup>۷</sup> به ترتیب در ایران و هند؛ مفهوم «درخت بَس تُخمه» در دریای وُروکَشه<sup>۸</sup> در جنوب کوه هَرا در ایران و درخت جَمبو<sup>۹</sup> در جنوب کوه مِرو در هند، و غیره. [۶] مسلماً در این جا بحث از عناصر اسطوره‌شناختی است که به میراثی مشترک و کهن بازمی‌گردند؛ عناصری غنی که امکان مقایسه‌ی میان هند و ایران را بسیار زیاد می‌کنند. با این حال، این عناصر با جغرافیای تاریخی نیز در هم می‌آمیزند و این امر به کمک پدیده‌ای رخ می‌دهد که حاصل یکسان‌شماری‌های بعدی ناشی از مهاجرت شاخه‌های مختلف آریاییان به هر دو سوی رود سند است. در حقیقت، رشته کوه‌های بزرگی که از هندوکش تا پامیر و هیمالیا کشیده شده‌اند، باید به این پدیده که هم خاص ایرانیان اوستایی و هم از آن هندیان ودایی و اخلاف هر دو است، کمک کرده باشند؛ چنان‌که سرمای

1. finno-ougriennes

2. Harā

3. Meru

4. Sumeru

5. kešvar

6. dvīpa

7. X'aniraθa

8. Jambūdīpa

9. Vourukaša

10. Jambū

1. G. M. Bongard-Levin

2. E. A. Grantovskij

3. nordique

شدید این کوه‌ها نیز ممکن است همسانی‌های تازه‌ای میان برخی عناصر اروپای شمالی یا قطبی با کیهان‌شناسی و جغرافیای کهن آریاییان به ذهن متبادر سازد. ملاحظه‌ی اخیر در موضوع لاینحل‌شناسایی مکان *آیرینه‌ویجه* (ایرانویج) ایرانی اهمیت زیادی دارد: برخلاف نظر مارکوارت [۷]، متخصص مشهور جغرافیای تاریخی ایران باستان و سده‌های میانه، پذیرفتنی‌تر آن است که ده ماه زمستان آن [۸] را با آب و هوایی کوهستانی توجیه کرد - شاید ارتفاعات افغانستان کنونی همان میهن آرمانی باشد - و نه مثلاً با آب و هوای ناحیه‌ای مثل خوارزم.

در هر صورت، در این جا به عناصر عینی یا تاریخی که در پس جغرافیای اساطیری آریاییان هند و ایرانی قرار دارد، کاری نداریم؛ توجه ما معطوف هر آن چیزی است که به جغرافیای تاریخی اوستا مربوط است و به احتمال زیاد به دوره‌ی آغازین دین زردشتی می‌رسد. در مورد این دوره‌ی آغازین، هیچ ویژگی بارزی وجود ندارد که از آن بتوان دوره‌ای پیش از تاریخ را در آسیای میانه نتیجه گرفت و یا، آنچنان‌که مری بویس در جلد دوم تاریخ دین زردشتی خود که به دوره‌ی هخامنشیان اختصاص دارد، احتمال داده است، [۹] رد پای عصر حجر را در آن جست. ظاهراً اثبات کرده‌اند که زمان آغاز این دین چند قرن قبل از قرن ششم پیش از میلاد بوده است؛ حتی اگر من این مسئله را بپذیرم، فکر نمی‌کنم بتوانیم از آغاز هزاره‌ی اول فراتر رویم. همان‌طور که خواهیم دید، زمان زردشت به احتمال زیاد باید حدود سال ۱۰۰۰ پیش از میلاد باشد، نه حدود سال ۶۰۰ پیش از میلاد؛ ظاهراً نظر گئو ویدنگرن نیز بر همین قرار گرفته و بسیار معقول هم آن را طرح کرده است. [۱۰]

خوارزم در جغرافیای تاریخی سنت زردشتی جایگاهی اساسی داشته است. طرح و پیشنهاد این مکان از دو راه مختلف بوده است. در این جا به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: مارکوارت با تکیه بر زمستان ده‌ماهه - که بر اساس فرگرد نخست وندیداد مشخصه‌ی *آیرینه‌ویجه*، نخستین کشوری است که

اهوره مزدا آفرید - پیشنهاد کرده میهن اصلی قبایل ایرانی، یا به قول خود وی «موطن اوستا»<sup>۱</sup>، را همان خوارزم، شمالی‌ترین ناحیه‌ی جهان ایرانی، در نظر بگیرند. ارنست هرتسفلد، هارولد پیلی، امیل بنونیست و آرتور کریستن سن نیز با دلایل دیگری به همین نتیجه رسیده‌اند. [۱۱]

من خود بارها به بحث درباره‌ی این نظریه‌ها پرداخته‌ام، بخصوص درباره‌ی نظریات پیلی و بنونیست و نظر کریستن سن که بسیار نزدیک به نظر بنونیست است، و کوشیده‌ام بی‌پایه بودن آن‌ها را ثابت کنم. [۱۲]

بخصوص فرضیه‌ی بنونیست - که ظاهراً دلیلی روشن و بسیار موجه ارائه کرده است - به گمان من بر روشی غیر قابل قبول استوار است؛ یعنی مقایسه‌ی میان دو بند اوستا یکی از وندیداد و دیگری از مهریشت که ماهیتی «جغرافیایی» دارند، با حذف و تحریف اولی. به این ترتیب، با مقایسه‌ی میان فرگرد اول وندیداد و بند چهارده یشت دهم (مهریشت)، نشان می‌دهد که *airyanam vaējō* اولی و *xāirizām* دومی یکی هستند. اما چنین حذف و تحریف‌هایی هم دلخواهی و هم بر اساس برداشت‌های شخصی است.

حالا روش دیگری را مورد بررسی قرار می‌دهیم. والتر برنوهنینگ از سویی با تکیه بر دو قطعه از منابع تاریخی، یکی از هکاتایوس آبدرایبی<sup>۲</sup> که آتینایوس<sup>۳</sup> نقل کرده است [۱۳] و دیگری از هرودوت [۱۴]، و بر اساس تفسیری که تارن ارائه داده است [۱۵] و همچنین با استفاده از استدلالات مارکوارت، که در کتاب او به نام *وهروود و آرننگ* بسیار عالی مطرح شده است، و بر اساس پس‌زمینه‌ی ایرانی‌گزارش هرودوت در مورد رود آکس<sup>۴</sup> (هریروود و ادامه‌ی آن، تجن)، دولت خوارزمی بازسازی کرده با وسعتی که درست پیش از فتح

1. die Heimat des Awesta

۲. Hécatée: مورخ یونانی قرن چهارم پیش از میلاد. م.

۳. Athénée: نحوی و بلاغی یونانی قرون دوم و سوم میلادی. مؤلف *دئیپنوسوفیست‌ها* (*Deipnosophistai*) یا ضیافت دانشمندان. م.

4. Akes

مشرق ایران به دست هخامنشیان داشته و شامل نواحی مرو و هرات نیز می شده است. [۱۶] برای خوارزم بزرگ پادشاه حامی زردشت، کی گشتاسب، فرمانروایی می کرده و کورش بزرگ این سرزمین را فتح و به شاهنشاهی نوظهور هخامنشی ملحق کرده است. اما در واقع، این که خوارزمیان به گفته ی هکاتایوس در شرق سرزمین پارت ها ساکن بودند و بر حوضه ی آبریز رود آکس مسلط بودند، برای دفاع از فرضیه ای چنین دقیق و موثکافانه کافی نیست. البته گزارش هرودوت کاملاً گنگ است؛ اما این که مردمان خوارزم در نواحی شرقی پارت ها سکونت داشتند – یعنی آنچه آتانیوس آن را نقل کرده – با جهت مسیر کاروان ها از مغرب به مشرق توجیه می شود: به این معنا که برای رسیدن به این منطقه، با گذر از سرزمین پارت ها که در جنوب دریایچه ی آرال (دریای خوارزم) بوده و رود جیحون از آن می گذشته است، ابتدا می بایست به سمت مشرق رهسپار شد و سپس به سمت شمال رفت: این تنها راهی است که به واسطه ی وجود چشمه ها و چاه های فراوان آن می توانستند در حدود میانه ی هزاره ی اول پیش از میلاد از آن طریق از قراقوم بگذرند، چون تنها راه دیگر در آن زمان در امتداد رود آریخ<sup>۱</sup> بود که از هزاره ی سوم خشک شده بود و مطمئناً نمی توانستند به سادگی از مسیر آن عبور کنند. [۱۷] اگر به این دلایل، ملاحظات باستان شناختی را بیفزاییم که موقعیت کاملاً حاشیه ای خوارزم را نسبت به جهان ایرانی در نیمه ی نخست هزاره ی اول پیش از میلاد اثبات می کنند، می توانیم این ناحیه ی شمال شرقی را از محدوده ی جغرافیایی خاستگاه دین زردشتی حذف کنیم. خوارزم این موقعیت حاشیه ای خود را در طول تمام هزاره ی اول پیش از میلاد، یعنی در زمان هخامنشیان و نیز در زمان حمله ی اسکندر، حفظ کرده است. [۱۸] با هیچ استدلال منطقی نمی توانیم نتیجه بگیریم که خوارزم واقعاً زمانی بزرگ تر از

1. Uzboj

خوارزم کنونی بوده و گستره ی آن تا سرزمین های جنوبی تر می رسیده است. جنوب بیش تر از خوارزم مد نظر ماست و باید بکوشیم آن مکان تاریخی را که پیامبر ایرانی در آن زندگی می کرده و رسالت خود را انجام می داده، در این منطقه بازسازی کنیم. اگر مجموعه ی اطلاعاتی را که از منابع مختلف به دست می آوریم (منابع زردشتی: اوستایی و پهلوی، و منابع یونانی) دوباره تحلیل کنیم و آن ها را به روشی مناسب با هم تطبیق دهیم، قطب توجه ما به طرف مناطق اطراف هندوکش و سرزمین های جنوب این کوه ها، یعنی ناحیه ای میان بلخ باستان و درنگیانای<sup>۱</sup> باستان (زرنگ، زرنج، سیستان) و زُخج باستان برمی گردد.

جغرافیای تاریخی اوستا چارچوب واحد و منسجمی را نشان می دهد. بخش های مختلف حاوی اطلاعات مهم جغرافیایی با هم تناقضی ندارد؛ افق در اصل یکی است و آن افق نواحی مرکزی-جنوبی فلات مرتفع ایران شرقی است. مهریشت، فروردین یشت، زامیادیش و فرگرد نخست و نندیداد چندان اشاره ای به خوارزم ندارند. خوارزم تنها یک بار در یشت دهم، بند ۱۴، نام برده شده و آن هم به صورتی که مشخصاً ایرانی میانه است؛ [۱۹] در این بخش ها بیش تر بر مناطق کوهستانی هندوکش و رود هیلمند و حوضه ی آن تأکید شده و توصیف جغرافیایی بسیار دقیقی از این مناطق ارائه شده است که می توانیم نظیر آن را در متون پهلوی، یعنی در بندهشن و شگفتی ها و برجستگی های سیستان<sup>۲</sup>، نیز مشاهده کنیم. [۲۰]

اما اهمیت بخش های جغرافیایی اوستا همه به یک میزان نیست. نخست باید توجه کنیم سه بخش نامبرده در بالا جزو «یشت های بزرگ» هستند، اما چهارمین بخش، که واقعاً مانند فهرستی از نام کشورهاست، در آغاز و نندیداد قرار دارد.

1. Drangiane 2. *Abdih ud sahiḡih ī Sagstān*